

اقلیم‌گرایی در داستانهای ابراهیم یونسی

هاله امینی *

دکتر رضا صادقی شهپر **

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی،

واحد همدان

چکیده

پیش از این، پژوهشگران ویژگیهای اقلیمی و روستایی را در مناطق شمال، جنوب، آذربایجان، خراسان و کرمانشاه تحلیل کرده‌اند؛ اما به دلیل محدودۀ تاریخی پژوهش خود به داستانهای ابراهیم یونسی نپرداخته‌اند. در این پژوهش، نگارندگان با روش توصیفی-تحلیلی می‌کوشند پس از تعریف و تبیین ویژگیهای داستان اقلیمی، عناصر اقلیمی و ویژگیهای مرتبط با رنگ و بوی محلی را در داستانهای شاخص این نویسنده کُرد بررسی کنند. ویژگیهای اقلیمی در داستانهای یونسی بیشتر به شکل بازتاب واژگان و اصطلاحات کُردی، آوردن جملات به زبان محلی، ترانه‌ها و زبانزدهای عامیانه، نام‌جاهای بومی، اشاره به رویدادهای تاریخی و باورها و آداب و رسوم منطقه کُردستان نمود یافته است و در نتیجه باید یونسی را جزو اقلیمی‌نویسان حوزه غرب و کردستان به شمار آورد.

کلیدواژه‌ها: ادبیات اقلیمی، داستان، اقلیم غرب (کردستان)، ابراهیم یونسی.

۱. مقدمه

بی‌تردید هنرمند و هنر او بیش و کم زیر تأثیر محیط اجتماعی و فرهنگی و اقلیمی قرار دارد و بسیاری از عناصر و شگردهای هنری و ادبی و بلاغی از این محیط تأثیر می‌پذیرد. این موضوع می‌تواند تا جایی پیش برود که موجب تشخیص هنری و سبکی شود و اثر و متن، رنگ اقلیمی و محیطی به خود بگیرد. ابن خلدون در قرن هشتم هجری پیشتر از همه محققان و نظریه‌پردازان غربی سده‌های اخیر به بحث تأثیر محیط و آب و هوا پرداخته است. او بر آن است که آب و هوا و محیط اقلیمی نه تنها بر ظاهر افراد و اخلاق و عادات مردمان تأثیر می‌نهد، بلکه در پدید آمدن و پیشرفت علوم، تمدن‌ها، معماری و هنر نیز مؤثر است (ابن خلدون، ۱۳۷۹، ج ۱: ۱۶۷-۱۵۰، نقل از: صادقی شهپر، ۱۳۹۷: ۳۹). در ادبیات گذشته ایران، به‌رغم تنوع جغرافیایی زیستگاه شاعران و بازتاب گسترده طبیعت در شعرشان، رنگ محلی و اقلیمی - جز بندرت - قابل تشخیص و باعث تشخیص و تمایز نیست؛ اما در ادبیات معاصر از دهه سی شمسی به این سو بتدریج شاهد گسترده‌تری و افزونی رنگ اقلیمی و تمایزهای آن در آثار نویسندگان هستیم به گونه‌ای که باعث پدید آمدن شیوه‌ای به نام ادبیات اقلیمی شده است؛ حتی می‌توان به حوزه‌های مختلف و متعدد اقلیمی نویسی در ادبیات داستانی ایران قائل شد. در این مقاله قصد داریم داستانهای ابراهیم یونسی را از دیدگاه اقلیمی بررسی کنیم. این پژوهش از نوع کتابخانه‌ای، و به روش توصیفی-تحلیلی انجام شده است و می‌خواهد به این پرسش‌ها پاسخ دهد: «۱. آیا ابراهیم یونسی را می‌توان نویسنده‌ای اقلیمی به شمار آورد؟ ۲. مهمترین ویژگیهای اقلیمی بازتاب یافته در داستانهای ابراهیم یونسی کدام است و او در کدام حوزه اقلیمی نویسی ایران جای می‌گیرد؟»

۲. پیشینه پژوهش

نخستین بار محمدعلی سپانلو در مقاله «گزارشی از داستان‌نویسی یکساله انقلاب» (۱۳۵۸)، اصطلاح «مکتب خوزستان» را برای داستانهای بهرام حیدری و نسیم خاکسار پیشنهاد کرده است و در مقاله دیگری با نام «داستان‌نویسی معاصر؛ مکتبها و نسلهایش» (۱۳۷۶) از چهار مکتب داستان‌نویسی خوزستان، اصفهان، تبریز و گیلان با ویژگیها و نمایندگان آن نام می‌برد. حسن میرعابدینی در کتاب *صد سال داستان‌نویسی*

ایران (۱۳۶۹) دو جریان عمده را به نام «ادبیات اقلیمی جنوب» و «ادبیات اقلیمی شمال» مشخص کرده و یعقوب آژند نیز در همان سال در مقاله «وضع ادبیات داستانی در قبل و بعد از انقلاب» (۱۳۶۹) از هشت «سبک تهرانی، اصفهان، جنوب، خراسانی، شمال، آذربایجان، شیرازی و کرمانشاهی» نام برده است. قهرمان شیرزی، سومین منتقد در حوزه داستان اقلیمی است که در کتاب *مکتبهای داستان‌نویسی در ایران* (۱۳۸۷) و پیشتر هم در مقاله «پیش‌درآمدی بر مکتبهای داستان‌نویسی در ادبیات معاصر ایران» (۱۳۸۲) به داستان‌نویسی اقلیمی ایران پرداخته است (نقل از: مشتاق‌مهر و صادقی شهپر، ۱۳۸۹: ۳۲). رضا صادقی شهپر، چهارمین منتقد جدی ادبیات اقلیمی است که در مقاله «حوزه‌های پنجگانه اقلیمی‌نویسی در ادبیات داستانی معاصر ایران» (۱۳۹۱) ضمن نقد مکتب‌بندیهای پیشین در ادبیات اقلیمی، پنج حوزه اقلیمی نویسی شمال، جنوب، آذربایجان، خراسان و غرب را از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی در داستان‌نویسی معاصر ایران مشخص کرده است. وی از سال ۱۳۸۹ به این طرف مقالات متعددی در این زمینه به چاپ رسانده و اخیراً هم کتابی با نام *اقلیم داستان: نقد و بررسی داستانهای اقلیمی و روستایی ایران از آغاز تا انقلاب اسلامی* (۱۳۹۷) منتشر کرده است.

در هیچ‌یک از این پژوهشها به داستانهای اقلیمی ابراهیم یونسی پرداخته نشده و این بیشتر به دلیل ناهمزمانی چاپ داستانهای یونسی با محدوده تاریخی این پژوهشهاست. دیگر پژوهشهای اندک‌شمار موجود درباره یونسی هم غالباً نگاهی جامعه‌شناختی به داستانهای او کرده‌اند؛ از این رو پژوهش، نخستین پژوهشی است که نگارندگان آن به داستانهای ابراهیم یونسی از دیدگاه اقلیمی پرداخته‌اند.

۳. داستان اقلیمی

در تعریف داستان اقلیمی عموماً بر وجود عناصر مشترکی همچون فرهنگ و معتقدات مردمی، آداب و رسوم و ویژگیهای محیط طبیعی و بومی و شیوه‌های تفکر و احساس مردم یک منطقه تأکید شده است (صادقی شهپر، ۱۳۹۱: ۱۰۱). این داستانها در زبان لاتین معمولاً «رمان محلی یا ناحیه‌ای» خوانده می‌شود و آن رمانی است که «تأکیدش بیشتر بر جغرافیا، آداب و رسوم و گفتار محل خاصی است» (گری، ۱۳۸۲: ۲۷۲). در داستانهای اقلیمی به توصیفات و ویژگیهای بومی و منطقه‌ای مانند چگونگی لباس پوشیدن و



صحبت کردن و آداب و رسوم، بسیار توجه می‌شود (میرصادقی و ذوالقدر، ۱۳۷۷: ۱۴۷)؛ هم‌چنین گفته‌اند: داستانی است که در صحنه و زمینه آن، غالباً آداب و رسوم و سنتها، لهجه و گفتار محلی، پوشش‌ها، فولکلور و حتی شیوه‌های تفکر و احساس مردم یک منطقه نشان داده می‌شود، به گونه‌ای که این عناصر، متمایز و مشخص‌کننده یک اقلیم خاص است (آبرامز، ۱۹۹۳: ۱۰۷؛ بالدیک، ۱۹۹۰: ۱۴۲، نقل از: صادقی شهپر، ۱۳۹۷: ۴۰).

جعفری قنواتی معتقد است ادبیات اقلیمی، ادبیاتی است که «شاخصه‌های جغرافیایی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی منطقه معینی را نشان می‌دهد به گونه‌ای که این شاخصه‌ها وجوه متمایز این منطقه با دیگر مناطق باشد» (جعفری قنواتی، ۱۳۸۲: ۱۴۰). منتقد دیگری با توجه به ویژگیهای بازتاب یافته در داستانهای اقلیمی، در تعریف داستان اقلیمی می‌نویسد:

داستانی است که به سبب بازتاب گسترده عناصر اقلیمی و محیطی - به دو شکل تزئینی و پویا- در طی حوادث و ماجراها، رنگی محلی و بومی دارد و متعلق به ناحیه‌ای خاص و متمایز از دیگر مناطق است و این عناصر بومی و محیطی عبارتند از: فرهنگ مردم؛- شامل معتقدات و آداب و رسوم، مشاغل و حرفه‌ها، شکل معماری منطقه، خوراک‌ها، پوشش‌ها و زبان محلی (لهجه و ساختار زبانی، واژگان و اصطلاحات محلی، ترانه‌ها و سرودها)-، شیوه معیشتی و اقتصادی و تولیدی، مکانها و مناطق بومی، محیط و طبیعت بومی، صورخیال اقلیمی (بومی)، تحولات و جنبش‌های سیاسی و اجتماعی منطقه (صادقی شهپر، ۱۳۸۹: ۳۷).

نخستین داستانهای اقلیمی مانند «دختر رعیت»، «گیله‌مرد» و «چرا دریا توفانی شده بود» به ترتیب از محمود اعتمادزاده، بزرگ علوی و صادق چوبک بین سالهای ۱۳۲۶ تا ۱۳۲۸ شمسی چاپ شد؛ اما این شیوه از داستان‌نویسی در دهه چهل و پنجاه گسترش یافت و نویسندگان زیادی از نقاط مختلف ایران از شمال، جنوب، خراسان، آذربایجان و غرب به این شیوه روی آوردند. در داستان‌نویسی اقلیمی غرب ایران تا سال پنجاه و هفت شمسی، استان کرمانشاه حضوری دیرین و زنده و چشمگیر دارد و بیشتر حوادث و ماجراهای داستانی کسانی چون علی‌اشرف درویشیان، منصور یاقوتی و علی‌محمد افغانی در شهر کرمانشاه و نواحی اطراف آن رخ می‌دهد (صادقی شهپر، ۱۳۹۰: ۱۱۶). نخستین رمان اقلیمی روستایی ایران، یعنی روز سیاه کارگر (۱۳۰۵) نیز به اقلیم غرب

مربوط است. این رمان، نوشته احمد خداداده کُرد دینوری است و نویسنده در آن «به زندگی دهقانان و روستاییان غرب ایران از کردستان و کرمانشاه گرفته تا اسدآباد و تویسرکان و همدان می‌پردازد» (صادقی شهپر، ۱۳۸۹: ۳۷). اما در داستان‌نویسی اقلیمی غرب ایران، استان کردستان در داستانهای ابراهیم یونسی، حضور پررنگتری دارد؛ اگرچه پیشتر هم گاه در برخی رمانهای اجتماعی بدان پرداخته شده است.

ربیع انصاری (متولد ۱۲۷۹ ش. اصفهان - وفات؟) در رمان اجتماعی *سیزده نوروز* (۱۳۱۱) و محمد قاضی (۱۲۹۲ ش. مهاباد - ۱۳۷۶ تهران) در رمان *زارا یا عشق چوپان* (۱۳۱۹) ضمن انتقاد از اوضاع زمانه و بیان تیره‌روزی زنان، گوشه‌هایی از زندگی رنجبار مردم کردستان را تصویر می‌کنند. ابراهیم یونسی (۱۳۰۵ ش. بانه - ۱۳۹۰ تهران) هم، که اغلب ماجراهای داستانهایش در روستاهای مرزی و کردنشین رخ می‌دهد، در دو رمان *گورستان غریبان* (۱۳۷۲) و *دل‌داده‌ها* (۱۳۷۲) پریشانحالی و سختی زندگی مردم کردستان و شهرهای کوچک مرزی را روایت می‌کند (صادقی شهپر، ۱۳۹۷: ۳۷۴).

۴. احوال و آثار

ابراهیم یونسی در سال ۱۳۰۵ شمسی در شهر بانه متولد شد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در شهر بانه به پایان رساند. در سال ۱۳۲۲ به تهران رفت و وارد دانشکده افسری شد. پس از پایان این دوره برای ادامه تحصیل به فرانسه رفت و از دانشگاه سوربن دکترای اقتصاد گرفت. یونسی پس از بازگشت به ارتش پیوست و در ارتش هم یک پایش را از دست داد. او همانند بسیاری از جوانان اهل کتاب آن روزگار به حزب توده متمایل شد و پس از کودتای ۲۸ مرداد به جرم جاسوسی علیه نظام به زندان افتاد و به اعدام محکوم شد؛ اما به دلیل از دست دادن پایش حکمش به حبس ابد تغییر یافت و سرانجام در سال ۱۳۴۱ آزاد شد. پس از انقلاب از جانب دولت مهندس بازرگان به‌عنوان نخستین استاندار کردستان برگزیده شد؛ اما بعد از برکناری بازرگان، کار سیاست را کنار نهاد و تنها به داستان‌نویسی و ترجمه پرداخت. یونسی در آخرین سال عمرش دچار آلزایمر شد و در بهمن‌ماه ۱۳۹۰ درگذشت.

از جمله آثار داستانی ابراهیم یونسی می‌توان به «دلدادها»، «رؤیا به رؤیا»، «مادرم دو بار گریست»، «گورستان غریبان»، «زمستان بی‌بهار»، «کج‌کلاه و کولی»، «شکفتن باغ»، «دادا شیرین»، «اندوه شب بی‌پایان» و «دعا برای آرمن» اشاره کرد. رمان *دلدادها* (۱۳۸۳) با استفاده از شیوهٔ اول شخص (= احمد) روایت می‌شود و حوادث داستان در شهرهای مرزی و گردنشین غرب کشور روی می‌دهد. در این رمان به ازدواج اجباری و پیامدهای اجتماعی ناشی از آن توجه شده است. رمان *زمستان بی‌بهار* (۱۳۸۲) در واقع ماجرای زندگی خود نویسنده است که در فضای شهرهای بانه، سقر، رضاییه و تهران می‌گذرد. یونسی در این کتاب از کودکی تا رهایی از زندان را با شیوهٔ اول شخص روایت می‌کند. *شکفتن باغ* (۱۳۸۳) رمانی است که به شیوهٔ اول شخص (= نادیا و سروان شاهین) روایت شده و موضوع آن عشق و دلدادگی دختری مسیحی و افسری مسلمان است که با وجود مخالفت‌های خانواده‌ها و تفاوت در اعتقادات به هم می‌رسند. رمان *کج‌کلاه و کولی* (۱۳۷۹) نیز به صورت اول شخص از زبان دو تن از شخصیت‌های داستان به نام حسین و خاله زلیخا روایت می‌شود. در این رمان ضمن نقل خاطرات گذشته، یونسی همچون دیگر آثارش به روستاییان گرد و زندگی اندوهبار آنان پرداخته و از فقر، بیکاری، نبود بهداشت، فساد ادارات و رشوه‌گیری مأموران دولتی از ستم و بیداد نظام ارباب رعیتی و ... پرده برداشته است. یونسی در رمان *گورستان غریبان* (۱۳۷۲) به زندگی تودهٔ مردم تهیدست از یک‌سو و رفتار ددمنشانه و ستمگرانهٔ نظام اربابی و فساد و بیدادگری دستگاه‌های دولتی از سوی دیگر پرداخته است. رویدادها در مناطق گردنشین رخ داده و فرهنگ و آداب و رسوم کردها به نمایش گذاشته شده است. رمان *مادرم دو بار گریست* (۱۳۷۷) نیز نمودی دیگر از زندگی مردمان گرد روستایی است. در این رمان، فعالیتها و اهداف گروه‌های سیاسی، ایجاد تفرقه و تقابل میان قومیتها توسط حکومت مرکزی، عدم توجه دولت به مردم رنج‌دیده و تهیدست، فقر بهداشتی و درمانی، فقر فرهنگی و خرافات و... مرکز توجه نویسنده است.

۵. ویژگیهای اقلیمی داستانها

۵-۱ توصیف طبیعت بومی

در داستانهای ابراهیم یونسی، توصیف طبیعت بکر و کوهستانهای گردستان بارها نمود

يافته است. بدون ترديد آنچه نخست از كردستان در ذهن گردشگران و يا رهگذران نقش مي‌بندد، طبيعت زيبا و باشكوه اين منطقه است. يونسى در گورستان غريبان بيشتر بر آن است تا طبيعت زادگاه خود، «بانة» را به تصوير بكشد؛ پس ضمن گريزي به مسائل اجتماعى، توصيفات بسيار زيبايى در مورد كوه‌هاى «آربابا» و «پير سليمان» (واقع در جنوب شهر بانة) آورده است:

ياغيان همه از كوه مي‌آمدند... من هم كم‌كم مثل همه مردم، ناخوانده به اين نتيجه رسيده بودم كه رستگاري در كوه است و از كوه مي‌آيد... دو تك درخت ميان دو شاخ «آربابا» در ذهنم بزرگترين و شگفت‌ترين پديده‌هاى آفرينش‌اند؛ سر آذين عظمت كوه‌اند. كوه را مي‌بينم سربلند و آرام كه پس از هر توفانى، هر مهى، هر بارشى، پيشانى پاك و دردمندش را بر آسمان صاف مي‌سايد و همچون مادر بزرگ خانواده در منتهاي دردمندى به خاطر دل نوه‌ها لبخند مي‌زند... كوه «پيرسليمان» يکپارچه پوشيده از بته گل سرخ و زرد وحشى است، بته‌هاى رونده كه تمام مزارها را پوشانده‌اند... مزار «پير سليمان» در دامنه است؛ مزارى است ساده، بي‌آرايه و شايسته پاك‌مردى وارسته؛ اما به خلاف معمول با سقف شيروانى (يونسى، ۱۳۷۲: ۲۱۱ و ۲۱۲).

توصيف دشته‌ها و طبيعت زيباي گُردستان در نمونه ذيل، چه زيبا خود را به خواننده مي‌نماياند و توجه اقليمي نويسنده را در داستانهايش به نمايش مي‌گذارد:

دود بنفشى بر فراز دشت «نالوس» خفته بود. رود در خروش بود. خنكى باغهاي اطراف شهرک بر بال نسيم مي‌آمد. افق شرق زيبا بود؛ چون افق بامدادى. چند پاره ابر، دورترها بر حاشيه «جهان» مي‌جنبیدند و همچون اميدى تحقيق نيافته از دور لبخند مي‌زدند و دوشيزه‌وار، حاشيه جامه زيبايشان را مي‌نمودند و مي‌لرزیدند... در جنوب، «كيله‌شين» ابرو در هم كشيده بود. دشت «سنگان» و «هى» و «ميرآوا» در خود فرو رفته بودند و «سواد» آهسته آهسته فرو مي‌لغزيد و بالاپوش شب را بر دشت فرو مي‌افکند (يونسى، ۱۳۸۳ الف: ۴۶).



در کج کلاه و کولی، هنگامی که کج کلاه از سفر بر نمی‌گردد، یونسی حال و روز همسرش را در روستا به تصویر می‌کشد؛ توصیفاتش که در آن، نویسنده، زندگی روستایی را با بهره‌گیری از واژگان و اصطلاحات محلی می‌نمایاند:

زن بینوا زیاد به روی خودش نمی‌آورد... همچنان کارش را می‌کرد. مرغ و جوجه‌اش را به شهر می‌برد و خیار و بامیه و بادمجانش را برای عمله‌های طرق می‌برد؛ باغچه‌اش را بیل می‌زد و به حیوانهاش می‌رسید... آن سال از بس «گِز و گیاه» و نعمت فراوان بود که با یک ساعت رفتن به کوه می‌توانستی نان یک هفته‌ات را در بیاوری... پستان حیوانات ماشاءالله هرکدام قد یک «مشکوله» [= مشک کوچک] بود. بله با گل اندام زن کدخدا حسین، این ور «کانی ژنان» [= چشمه ژنان] ایستاده بودیم که دیدم غفور «هناسکه هناسک» [= نفس زنان] با رنگ‌وروی پریده رسید. کوزه دوغ دستم بود، بچه یک غلب خورد و آرام گرفت (یونسی، ۱۳۷۹: ۱۳۲).

آسمان «بانه» صاف است. دشت در پیش رو گسترده است. کوه «آرابا» همچنان با گردن افراخته، چشمه به بغل، آرام ایستاده است تا رهنوردان تشنه لب بیراهه تاریخ را چون دختر بچه‌های «گرد» به جرعه‌ای آب خنک در تَفِ غرور شکسته خود مهمان کند (یونسی، ۱۳۷۲: ۲۸۳).

بید «احمدسلطان» را پشت سر گذاشتیم. دره‌ها به رویمان آغوش گشودند و تا صدای سم اسبها در دره پیچید، کوه‌ها که گوش به زنگ نشسته بودند به پشتیبانی دره سر برداشتند... «کاک هومر» بیشتر جلو بود. از قهوه‌خانه به ظاهر متروکی گذشتیم... ستیغ کوه‌ها چون پله‌هایی که بر دره‌های عمیق زده باشند، پیدا است (همان، ۳۷۶).

۲-۵ صورخیال اقلیمی

بی‌گمان، محیط زندگی هنرمند بر ذهن و زبان و در پی آن، بر بسیاری از شگردهای بلاغی و ادبی بازتاب یافته در آثارش تأثیر می‌نهد؛ از همین روی در بررسی داستانهای اقلیمی با صورخیالی روبه‌رو هستیم که رنگ‌وبویی کاملاً اقلیمی دارد و تحت‌تأثیر

عناصر بومى يك منطقه و زاييده ذهنى است كه انسى ديرين با اين عناصر بومى داشته است؛ بنا بر اين در کنار ديگر ويژگيها، صورخيال اقليمى را نيز بايد از ويژگيهاى داستان اقليمى به شمار آورد» (صادقى شهپر، ۱۳۹۶: ۱۹۱). تشبيه از مهمترين صورتهاي خيال در داستانهاى اقليمى است. تشبيه اقليمى «تشبيهى است كه مشبه به آن، يك عنصر اقليمى است كه از طبيعت بكر بومى يا ديگر عناصر بومى مرتبط با اقليمى كه داستان در آنجا مى گذرد، گرفته شده و با فضاي اقليمى داستان هماهنگ است» (همان، ۱۹۵).

در بخش توصيفات اقليمى ديديم كه يونسى به كوه تشخص مى بخشد و او را سربلند و آرام مى خواند و دوباره كوه را به مادربزرگى تشبيه مى كند كه با وجود دردمندى به خاطر دل نوه هاشم، لبخند مى زند يا در تصوير ديگر، ابرها را به اميدى تحقق نيافته و نيز به دوشيزه اى كه جامه خود را مى لرزاند، تشبيه مى كند. به طور كلي تصويرها و تشبيهات و استعارات غير اقليمى در داستانهاى يونسى غالب است؛ مانند اين شاهد:

آسمان بشدت مى گريست. باد آوازه مى گرداند و زوزه كشان بال بر تنه كوه مى سود و به دامنه سرازير مى شد. بتهها ابرو در هم كشيده بودند. جنگل چون زن همسايه اى كه به سوز و زارى مادر بچه مرده گوش مى كند در خود مى پيچيد (يونسى، ۱۳۷۲: ۳۷۹).

مراد ما از تشبيه اقليمى، همان طور كه بيان شد، تشبيهاتى است كه مشبه به آنها از عناصر مخصوص منطقه اى گرفته شده باشد كه داستان در آنجا مى گذرد. اين نوع تشبيهات باعث تمايز و تشخص اقليمى است؛ مانند نخل و خرما در داستانهاى جنوبى و شاليزار و برنج در داستانهاى اقليمى شمال. در داستانهاى ابراهيم يونسى هم گاه با چنين تشبيهاتى روبه رو مى شويم كه مشخص كننده فضاي اقليمى داستان است؛ مانند تشبيه به درخت بلوط يا كوه و رودخانه هاى خروشان و سيلابى كه بيشتر مخصوص منطقه كوهستانى غرب است.

مردان روستا همچون بلوط كهن، استوار، كمربسته راه بودند؛ هر چند چشم انتظار تقدير (يونسى، ۱۳۷۲: ۲۸۳).

از كودكى با رود و كوه آميخته بود؛ خاموش بود چون كوه و آشفته چون رود (همان: ۵۴۸).

تارک درختان چون امواج رودخانه به هنگام جاری شدن سیلابهای بهاری فراز و فرود می‌یابد (یونسی، ۱۳۸۳: ۴۰).

هم‌چنین در داستانهای یونسی، تشبیهاتی هست که مشبه‌به آن از عناصر روستایی گرفته شده است. این تشبیهات «به آن دلیل که کاملاً با فضای اقلیمی و روستایی داستانها متناسب است در نوع خود، اقلیمی یا بهتر بگوییم اقلیمی روستایی است؛ ولی غالباً نظیر آنها را در داستان‌های اقلیمی روستایی دیگر مناطق نیز می‌توان دید» (صادقی شهیر، ۱۳۹۶: ۱۹۶) و نمی‌توانند مشخص‌کننده اقلیم خاص داستان باشند؛ مانند تشبیه چیزی به گاو و رمه گوسفند.

باد در دوردست، رمه ابرها را می‌راند و از پل می‌گذراند (یونسی، ۱۳۷۲: ۳۷۹).
کوه به اشاره خورشید، خندان، چند کلافی را که از توده پشم ابرهای سیاه جا مانده است با دودکش می‌ریسد و دوک و کلاف ابرها را در خرجین پشتش می‌اندازد و به خورشید لبخند می‌زند... آسمان در اتاق طبیعت نشسته است و چپق می‌کشد (همان: ۳۸۰).

حاشا! همان «رابی» بود که دیده بودیم با لبهای به هم کشیده مثل زه کمان حلاجی (یونسی، ۱۳۷۹: ۱۸۸).

۳-۵ واژگان و اصطلاحات بومی

یکی دیگر از نمودهای اقلیمی در رمانهای یونسی، واژگان و اصطلاحات کُردی بسیاری است که در داستانهای او آمده است و در اینجا فقط به نمونه‌هایی اشاره می‌شود.
باور کنید یک موی گندیده همین «بله شیت» (= ابراهیم دیوانه) به صد تا قزوین و همدان می‌ارزد... (یونسی، ۱۳۷۹: ۱۶).

دایه زلیخا می‌بینی؟! زندگی‌م را به پای این مرد سیاه کردم و حالا این هم مزدی که به من می‌دهد! خوب دیگر، آنجا هم مثل هر خانه‌ای «دم بوله» (= تلخی، غرولند) بود - کدام خانه نیست؟ - همه‌جا هست (یونسی، ۱۳۸۳: الف: ۱۲۳).
طفلکی به قول خودش «دو گاسنه» (= شخم می‌زد) می‌کرد بشقاب را (یونسی، ۱۳۸۳: ۱۱۱).

نه، مزخرف نگفته... اینها یک چیزی می‌دانند... از «چاره‌نوس» (= سرنوشت) آدم
خبر دارند (یونسی، ۱۳۷۲: ۴۷۶).

هم‌چنین بنگرید به: **دلداده‌ها (الف)**: «سُر ماندن سَر»: مات ماندن (ص ۱۲۲)؛
«هست کردن»: فهمیدن، بو بردن (ص ۱۲۳)؛ «دیواخان»: اتاق پذیرایی (ص ۱۳۹)؛ «سَرین»:
بالش (ص ۱۴۰)؛ «کَواپانتول»: قبا و تنبان (ص ۱۴۲)؛ «بَرگل»: گلّه بره (ص ۱۴۷)؛ «گاگل»: گلّه
گاو (ص ۱۴۷)؛ «بازنه»: النگو (ص ۱۵۹)؛ «حیلکه حیلک»: شبهه کرّه مادیان (ص ۱۶۰)؛
«مولگا»: محل تجمع گوسفندان، در ظهر هنگام (ص ۱۸۴)؛ «تام آرزو»: گرسنه (ص ۲۱۲)؛
«گرتی»: سربند زنان (ص ۲۴۴)؛ «جریوه جریو»: ریزه‌خوانی (ص ۲۵۳)؛ «چاره‌رَش»: سیه‌بخت
(ص ۲۶۴)؛ «لرزانه»: منجوقهایی که زنان کرد بر دو طرف کلاه نصب می‌کنند (ص ۲۸۴).

زمستان بی‌بهار (۱۳۸۲): «گمیه»: کشتی (ص ۲۸)، «پرت/ پرد»: پُل (ص ۲۸)، «بَره»:
گلیم (ص ۵۴)، «سَرکو»: هاون سنگی (ص ۵۶)، «کَردار»: خرکچی (ص ۶۴)، «ژان»: درد
(ص ۶۷)، «قَلغ»: خدمتانه (ص ۷۴)، «پیولّه پاییزی»: قاصدک (ص ۹۵)، «کلچه کردن»: دستبند
زدن (ص ۹۱)، «دسته برّه»: دستاورد، دستباره (ص ۱۵۷)، «کاله»: پاپوشی از چرم خام
(ص ۱۵۹)، «زنگیانه»: نوعی منجوق بسیار ریز (ص ۱۷۱)، «پاوانه»: ساق‌بند، چند رشته
منجوق ریز که بر قوزک پا می‌بندند (ص ۱۹۶)، «چته»: راهزن (ص ۲۰۲)، «قویی»: بیشه،
مرداب (ص ۲۵۷)، «کلاش»: نوعی گیوه‌گردی (ص ۳۱۹)، «توته»: توله سگ (ص ۵۱۸).

کچ کلاه و کولی (۱۳۷۹): «کَل آوردن»: به فحل آوردن (ص ۲۹)، «چاو برکینه»:
چشم در چشم هم دوختن و مژه نزدن (ص ۳۶)، «در»: دریده، گستاخ (ص ۳۷)، «کائی
ژنان»: چشمه مخصوص زنان (ص ۳۷)، «یکانه»: نر گله (ص ۵۸)، «مان کردن»: ماندن، پای
افشردن (ص ۵۸)، «گاور»: مسیحی (ص ۶۰)، «نان برّه»: کیسه‌گونه‌ای که نان در آن می‌نهند
و به کمر می‌بندند (ص ۶۵)، «کال»: موی بور، چشم خاکستری یا آبی کم‌رنگ (ص ۹۹)،
«بیری»: ماندن شب هنگام گوسفندان در کوه، دختر شیردوشی که به کوه می‌رود و
گوسفندان را در کوه می‌دوشد (ص ۱۱۷)، «تریقّه تریق»: قهقهه ریز (ص ۱۱۸)،
«خوشامایی»: خوشامدگویی (ص ۱۲۱)، «دوانه»: دوقلو (ص ۱۳۰)، «شرطه شوان»: قراری که
با شبان می‌گذارند درباره دستمزد (ص ۱۶۴)، «بانیزه»: بامیچّه کنار پنجره (ص ۱۷۲)،
«گژوگیا»: گیامیا (گیاه) (ص ۱۷۴)، «خشپه»: خش‌خش (ص ۱۷۸)، «زرده‌خَن»: پوزخند
(ص ۱۷۸)، «نافک بریدن»: خشک درآوردن (ص ۱۸۰)، «متق»: نُطق (ص ۱۸۱)، «گومه‌گوره»:



قُلمب: جای گود رودخانه- «گوره»: بزرگ (ص ۱۹۰).

گورستان غریبان (۱۳۷۲): «تشی»: دوک (ص ۳۱)، «گابور»: شیون گاوی (ص ۴۱)؛ «دمخوار» دهن کج (ص ۶۱)؛ «گیزه» سرخوش (ص ۶۱)، «تال»: تلخ (ص ۱۰۲)، «دوم»: تیره‌ای از مردم اورامان که کارشان درست کردن تخت، نوعی گیوه است (ص ۱۴۳)، «شیت»: دیوانه (ص ۱۸۲)، «ریوی»: روباه (ص ۲۰۳)، «کانی»: چشمه (ص ۲۲۱)، «کال»: بور (ص ۲۴۹)، «چرمه کردن»: گوش خواباندن (ص ۲۸۱)، «مالیاوا»: خانه‌ات آباد (ص ۳۶۰ و ۵۴۷)، «لنگه فرته»: لگد زدن (ص ۳۶۸)، «اوس»: آبستن (ص ۳۷۲)، «پاتال»: حیوانات (ص ۳۷۲)، «سیسِرک»: جیرجیرک (ص ۳۹۵)، «آش» آس، آسیاب (ص ۴۳۰)، «بنیچه»: بُن، اساس (ص ۴۶۷)، «چاره‌نوس»: سرنوشت (ص ۴۷۶)، «دارتاش»: چوب‌تراش، نجّار (ص ۴۷۹)، «گلاره»: مردمک چشم (ص ۴۸۹)، «باروکه»: ماده مرغ یکساله (ص ۴۹۰)، «تمر»: تمبر (ص ۵۳۹)، «آگر»: آتش (ص ۵۶۶)، «دستگیران»: نامزد (ص ۵۷۵)، «شوان»: شبان (ص ۶۲۸)، «بَرز»: بلند (ص ۶۲۹).

مادرم دو بار گریست (۱۳۷۷): «لوتکه سور»: قلعه سرخ (ص ۴)، «جاش»: کره خر، در عرف مزدور (ص ۱۶)، «پلاو»: پلو (ص ۲۹)، «نرک نرک»: غرش خفه و مقطع (ص ۳۱)، «روته»: لخت (ص ۵۶)، «سَه‌وَر»: وق، پارس سگ (ص ۵۷)، «چکول»: کوچولو (ص ۵۸)، «برشته کردن زخم»: پانسمان کردن زخم (ص ۶۱)، «مناور»: مانور (ص ۶۶)، «گوبُروک»: گویچه‌های نقره‌ای به شکل تخم کدو که زنان در دو رشته به هم پیوسته به دو لبه کلیج بی‌آستین می‌دوزند (ص ۶۸)، «مَر / مَی»: میش، گوسفند (ص ۱۳۴)، «پاکانه کردن»: خود را تبرئه کردن (ص ۱۳۹)، «پاموره»: منجوقهای ریزی که به رشته می‌کشند و به مچ پا می‌بندند (ص ۱۴۰)، «ژمولکه»: مقدار کره‌ای که از یک بار مشک زدن به دست می‌آید (ص ۱۴۰)، «کُلیره»: کلوچه محلی (ص ۱۴۵)، «آل»: عنابی، لعل‌رنگ (ص ۳۲۸)، «پای‌تابه / شالپا»: نوارهای پشمی که به ساق پا می‌بندند و بندهای کاله را بر آن استوار می‌کنند (ص ۲۴۸)، «جگینگ»: راه رفتن همراه با جست‌وخیز (ص ۳۵۱)، «ریبوار»: رهگذر (ص ۳۷۴).

۴-۵ زبان و لهجه محلی

یونسی، گاهی گفت‌وگوی شخصیت‌ها را به زبان محلی نقل می‌کند؛ برای مثال در رمان

دلدادها آمده است: «ای رو خانم، خجالت خوم، من الو!» (= ای وای، خانم، شرمندهام الو از ماست) (یونسی، ۱۳۸۳ الف: ۱۹۸).

در مادرم دو بار گریست هم جملات «گرت نمری» (= پسرت نمیرد) (یونسی، ۱۳۷۷: ۳۸)، «دستی ماند و له سر یکی سکی تیره» (= دست خسته روی شکم) (همان: ۱۷۹)، «نازائم راحتی گیانم» (= نمی‌دانم راحت جانم) (همان: ۲۲۴)، «به دایکی گران بی» (= خدا بهت پسر بدهد) (همان: ۲۹۴) به زبان گُردی ذکر شده است.

در گفت‌وگوی شخصیت‌های داستان گورستان غریبان هم گاه جملات به زبان گُردی ادا می‌شود؛ مانند «دوم بیو کلاش بو خوی بکا» (= «دوم» باشد و برای خودش گیوه درست کند) (یونسی، ۱۳۷۲: ۱۴۳)، «عمرت دریژ بی» (= عمرت دراز باد) (همان: ۱۸۱)، «به دایکی گران بی» (= مادر پسران باشی) (همان: ۲۲۱)، «اوی، لاله حمه، بو کوی وا به پلّه» (= اوی، دایی محمد، کجا با این عجله) (همان: ۵۲۸)، «جا اگر پیایوی راویسته که وا من هاتم» (= حال اگر مردی، باش که من آمدم) (همان: ۶۳۰).

در صفحه ۶۸ این رمان، جملاتی نیز به زبان ترکی آمده است و این به دلیل همسایگی با مناطق ترک‌نشین، و باز هم به همین علت است که گاهی کلمات ترکی مانند بویاخ (= واکس) ص ۲۶؛ تلیس (= گونی) ص ۳۶۱ و ... به کار می‌برد.

«بوگون بیزم سلیطه خانم گوردوم... ها، بور دادی» (= امروز سلیطه‌خانمان را دیدم... آره، اینجاست).

«اکبرآقا، سن الله، ممدون جانی، دوز دیرسن یا باش باشه گویورسن!» (= اکبرآقا، تو را به خدا، تو را به جان ممد، راست می‌گویی یا سربه‌سرم می‌گذاری).

«خیر، گوردوم... چخ گوزل دا گوردوم... اوز گوزومن!» (= خیر، دیدم... خوب هم دیدم... با چشم خودم!).

۵-۵ ترانه‌ها و اشعار محلی و عامیانه

یونسی در داستانهای خود به جلوه‌های مختلف فرهنگ مردم توجه کرده است. او بیت‌های معروف و ترانه‌های عامیانه را از زبان شخصیت‌های داستان‌هایش نقل می‌کند. متناسب با قومیت گوینده (شخصیت داستان)، اشعار گُردی، ترکی و فارسی آورده می‌شود. اینک برای نمونه، اشعاری فولکلور با حفظ رسم‌النخط کتاب از نظر می‌گذرد:



یا خدا هر وا گهرد و قوز بی
ده سروکه‌ی له ملان ئالوز بی
له‌یلا جیژنت لی پیروز بی

دیشان شه و هات بو حالی من
بود له کی پر خه‌یالی من
عالم سوتا له ناله‌ی من

ئه‌گهر عشقت زبانی بی
سه‌د جار عمرت زو فانی بی
حیفه ئخلاس پنهانی بی

مه‌لازاده به خیر هاتی
(یونسی، ۱۳۷۲: ۲۱۰)

برگردان: امیدوارم همیشه شوخ و شنگ باشد/ دستمال گردنش آشفته باشد/ لیلی عیدت مبارک باشد// باز شب آمد به سراغ من/ به سراغ دل پر از اندوه من/ عالمی سوخت از ناله من// اگر عشقت زبانی باشد/ (امیدوارم) صد بار عمرت زودتر (از موعد) برسد/ درست نیست اخلاص پنهانی باشد// ملازاده خوش آمدی.

آخ! مایینی کی نوگوانم بیو
سه ریز فیشک دانم بیو
ژنیک‌کی چاو جوانم بیو

جا دولت تو بی بو شه‌رم
(همان‌جا)

برگردان: آخ! مادبان نودمیده پستانی داشته باشم/ سه قطار فشنگ داشته باشم/ زنی شوخ‌چشم داشته باشم// آن‌وقت دولت بیاید به جنگ من.

و نیز ابیات ذیل که از سوز و گداز عاشقانه خبر می‌دهند:

خو تو خوت فرموت من بی وفا نیم بی وفاکت به چاوی خوم دیم
(همان: ۴۷۴)

برگردان: تو خودت گفتی که بی‌وفا نیستم؛ اما من بی‌وفایت را به چشم خود دیدم.
اگر بذانی من پای تو چونم صد کوره آهن‌ها له درونم
(همان‌جا)

برگردان: اگر بدانی که من در عشق تو چگونه‌ام، صد کوره آهن در درون دارم.
در گورستان غریبان، بسیاری از گفت‌وگوها از زبان شخصت‌های ترک‌زبان گفته
می‌شود؛ از جمله یک ترانه ترکی:

آورماغی آچتدلار
قزی گوتروب قاجدلار؛
آورماغین دالینده
قزن اوزن آچتدلار
هی بالاجا بالاجا بالاجا
هی بالاجا بالاجا بالاجا!
... گلیر سراغین سنین
اجازه ور بیرمنه اولوم گوناغون سنین...
پابدا مابدا بیلرم
ماسکاوویچا مینرم؛
ماسکاوویچ مینان اوغلانا
من قزیمی ورمرم.
هی بالاجا بالاجا بالاجا
هی بالاجا بالاجا بالاجا...! (یونسی، ۱۳۷۲: ۱۱ و ۱۰)

برگردان: فروشگاه را گشودند؛ دختر را برداشتند و گریختند؛ در پشت فروشگاه روی
دختر را باز کردند... ای کوچولو، کوچولو... به سراغ تو می‌آید. به من اجازه بده که مهمانت
باشم. من پابدا مابدا سرم نمی‌شود. موسکاوویچ هم سوار نمی‌شوم. دخترم را هم به پسری که
موسکاوویچ سوار شود، شوهر نمی‌دهم...

در زمستان بی‌بهار، بیتی عامیانه آمده که زبانزد مردمان غرب کشور است:
بنوسن له بان سنگی مزارم شهیدی عشقم مگن آزارم
(یونسی، ۱۳۸۲: ۲۵۶)

برگردان: بر سنگ مزارم بنویسند که شهید عشق هستم؛ پس آزارم ندهند.
و در رمان مادرم دو بار گریست هم اشعار عامیانه آمده است:

اگر بخت یار بی بیگانه خویشه گر بخت ورگرا خویشیش بیگانه‌س
چاره‌نوسم بو هر له یکم روژ خوم چاره‌رش بوم بلا بهانه‌س

خوم به خومم کرد سنگبارانم کن ویل و آواره‌ی کویسارانم کن!
(یونسی، ۱۳۷۷: ۳)

برگردان: اگر بخت یار باشد، بیگانه نیز چونان خویش است و اگر بخت برگردد، خویش هم بیگانه می‌شود. / از روز اول این سرنوشت بود. خودم بختم سیاه بود، بلا بهانه است. / خودم به روز خودم آوردم، سنگبارانم کنید؛ مرا سرگردان و آواره کوهساران نمایید.

۵-۶ نامهای بومی

از آنجا که داستانهای ابراهیم یونسی در مناطق گردنشین می‌گذرد، نویسنده برای شخصیت‌های داستانها نام محلی برمی‌گزیند و این کار بر رنگ اقلیمی داستان می‌افزاید؛ برای نمونه به جای «محمد» از تلفظ محلی آن «حمه» و به جای «عبدالله» از «اولا» بهره می‌برد.

«حمه نیکله» (= محمد نیکلا) که از از مهاجرین بود، می‌گفت: روسها! هی... یعنی من یک چیزی می‌گویم شما یک چیزی می‌شنوید (یونسی، ۱۳۷۲: ۲۶۹).

جناب رئیس پرسید: اسم پدر؟ - «اولا کته» (= عبدالله لب‌شکری) قربان. - شهرت؟ رحیم یک‌چند به دنبال شهرت به راست و چپ می‌نگرد، چیزی نمی‌یابد... (یونسی، ۱۳۸۳: ب: ۵۲).

نمونه‌های دیگر: «مامه عبه»: عمو عبدالله (۱۳۸۲: ۱۷۷)، «احه»: احمد (همان: ۱۹۹)، «ملا خدر» (۱۳۸۳ الف: ۹۹)، «بله»: ابراهیم (۱۳۷۹: ۱۶)، «رابی»: رابعه (همان: ۷)، «کاکا مجید» (همان: ۱۶)، «دادا سوسنه» (همان: ۳۶)، «کاک احمد» (همان: ۳۹)، «صوفی حسن» (همان: ۴۱)، «کاکه سلیم» (۱۳۷۲: ۳۹)، «فته»: فتاح (همان: ۱۸۲)، «روناک» (همان: ۱۹۰)، «اولکریم»: عبدالکریم (همان: ۳۸۳)، «محضه‌خان»: معصومه خانم (همان: ۳۹۷)، «خزال» (همان: ۵۵۲)، «آمین»: آمینه (همان: ۶۰۲)، «خجی»: خدیجه (همان: ۵۰۶: ۱۳۸۳: ب: ۵۲) و...



یونسی به‌جای عناوینی که در خانواده و یا منطقه برای اشخاص به کار می‌رود، از عناوین بومی استفاده می‌کند؛ مانند: «کاکه»: برادر بزرگ (۱۳۷۲: ۳۱؛ ۱۳۸۳ الف: ۲۸۶؛ ۱۳۸۳ ب: ۶۲)، «باپیره»: پدر بزرگ (۱۳۷۲: ۴۰۷)، «روله»: فرزند (همان: ۵۳۹؛ ۱۳۷۹: ۹)، «ماموستا»: استاد (۱۳۷۲: ۱۰۱؛ ۱۳۸۲: ۱۱۹؛ ۱۳۷۹: ۸)، «دایه»: مادر (۱۳۷۲: ۳۸۸)، «دادا»: دخت، خطاب برادرها و خواهرها به دختر بزرگ خانواده (۱۳۸۳ الف: ۲۸۶؛ ۱۳۸۳ ب: ۵۳؛ ۱۳۷۹: ۳)، «مام/مامو»: عمو (۱۳۷۹: ۶۵)، «باوان»: خانواده پدری (۱۳۷۲: ۵۴۵)، «پور»: عمه، خاله (۱۳۷۷: ۱۰)، «بوک»: بی‌بی، عروس (همان: ۳۷)، «براژن»: زن‌داداش (همان: ۱۴۶)، «باجی»: زن‌بابا (همان: ۲۳۳)، «ملاژن»: زن ملا (۱۳۷۲: ۲۹۰)، «یای»: دوشیزه (همان: ۵۵۲) و ...

در رمان شکفتن باغ با توجه به موضوع و زمینه داستان، بیشتر به فرهنگ مسیحی توجه شده است به‌گونه‌ای که نامها و القاب، اغلب مسیحی است؛ مانند جانی، آلبرت، روفیا، شوشن، ژینوس، آرشاک، سیرون، مادام، مادموازل، کشیش و ...

مادرم عاشق پسرهایش بود: به جان «جانی»، به جان «آلبرت»! این قسم بزرگش بود، یعنی که دیگر آیه انجیل ... (یونسی، ۱۳۸۳ ب: ۹).

وقتی از خانه دایی‌جان برگشتم، خانه آرام بود؛ اما حواس من بیشتر متوجه «مادام» بود که عذرمان را خواسته بود... (همان: ۱۷۳).

۵-۷ مکانها و مناطق بومی

با توجه به اینکه داستانهای یونسی غالباً در شهرهای مرزی و گردنشین رخ می‌دهد، از بسیاری از مکانهای بومی به اقتضای داستان نام می‌برد.

از پادگان به خانه می‌رفتم. پادگان یک چاردیواری در حاشیه شهرک بر راه «نقده-رضائیه»... یک چاردیواری و دیگر هیچ. به خانه می‌رفتم در دره «گادِر» بودم... و به خانه می‌رفتم (یونسی، ۱۳۸۳ الف: ۱).

سرانجام نزدیکهای ظهر از زور گرسنگی به قهوه‌خانه پناه بردم... پرسیدم، گفتند «دیواندره» است. دم قهوه‌خانه تابلویی بود که راه «سنندج» را نشان می‌داد؛ یکی هم راه «سقز» را (یونسی، ۱۳۷۲: ۱۲۷).

هم‌چنین بنگرید به: دل‌داده‌ها (۱۳۸۳ الف): دشت سنگان (ص ۴۳)، «درو»، «هی»، «میراوا»، ارتفاعات کیله‌شین (ص ۴۳)، دشت نالوس (ص ۴۳)، دشت بیل (ص ۴۷)، رواندز



(ص ۱۳۷)، کانی براز (ص ۱۳۷)، کوخ سلیم (ص ۱۵۱)، تپه دوممکان (ص ۱۵۷)، کانی آسکان (ص ۱۸۵).

زمستان بی بهار (۱۳۸۲): صلوات آباد (ص ۸۷)، گردنه خان (ص ۸۷)، مرقد سلیمان بیگ (ص ۱۱۶)، محله سعادت آباد (ص ۱۸۶)، قسمت آباد (ص ۲۵۲)، حمام خان (ص ۲۶۴)، هورامان (ص ۳۱۲)، محله سربچه (ص ۳۲۲)، هشترخان (ص ۳۵۱)، رضائیه (ص ۵۳۱)، اشنویه (ص ۶۵۳). گورستان غریبان (۱۳۷۲): کوه پیرسلیمان (ص ۳۲)، گردنه خان (ص ۶۱)، کوه آربیا (ص ۸۲)، کردستان (ص ۱۲۶)، مسجد شیخ صالح (۱۹۵)، کانی میر: چشمه امیر (ص ۲۲۱)، شنو: اشنویه (ص ۲۵۶)، میرآوا: امیرآباد (ص ۲۸۳)، آیچی: دهی نزدیک سقز (ص ۴۲۲).

مادرم دو بار گریست (۱۳۷۷): کانی براز (ص ۹)، گله زرده (ص ۹)، برده‌سور (ص ۵۰)، کانی هرمی (ص ۶۵)، هولیر (اربیل) (ص ۶۶)، سلیمانیه (ص ۶۸)، آبادی انجیره (ص ۱۳۱)، مراغه (ص ۱۴۵)، کانی ماران (ص ۲۹۴)، گل علی بیگ (ص ۳۰۶)، ده حاج قاسم (ص ۳۴۵)، ده محمود آغا (ص ۳۴۵)، سیدان (ص ۳۷۴)، رواندز (ص ۳۷۵)، گرده‌سور (ص ۳۷۵).

در رمان شکفتن باغ همین قدر پیداست که داستان در مناطقی از آذربایجان روایت شده است و در محیط به تصویر کشیده شده، ارمنی‌ها، گُردان و تُرکان حضور دارند. در واقع، بافت اقلیمی داستان، بخشهایی از آذربایجان است که این سه قومیت در کنار هم زندگی می‌کنند. در رمان کج‌کلاه و کولی هم بیشتر وقایع در روستایی گردنشین روی می‌دهد و از مکانهای جغرافیایی چندان نام برده نشده است.

۵-۸ باورها و آداب و رسوم محلی

در رمان شکفتن باغ، که در آن از تعامل و همزیستی گُردان، ترکان و مسیحیان سخن رفته، فرهنگ و آداب و رسوم مسیحیان در آن متجلی شده است؛ مثلاً یونسی دربارهٔ تدفین میت نزد مسیحیان نوشته است:

لاشخور می‌رسد... تابوت چوبی را در گور می‌نهند. اوست که اولین بار خاک را روی تابوت می‌پاشد- به رسم خودشان- اولاد ارشد حاضر در مراسم او است. برمی‌گردیم از گورستان. بنا بر رسم آنها مشایعین جنازه پس از پایان مراسم تدفین از سر خاک به خانهٔ صاحب عزا می‌روند و آنجا ناهار و نوشابه می‌خورند (۱۳۸۳:ب: ۲۴۴).

از دیگر اعتقادات و آداب مسیحیان، که در این رمان منعکس شده، عبارت است از: «دعا کردن مقابل شمایل حضرت مسیح (ع) و حضرت مریم (س)» (همان: ۱۶ و ۲۱۴)، «رفتن در روزهای یکشنبه به کلیسا» (همان: ۱۷)، «روشن کردن شمع در کلیسا برای سلامتی عزیزان» (همان: ۱۲۹)، «خواندن دعای سفره پیش از خوردن غذا» (همان: ۱۵۵)، «کشیدن صلیب بر سینه و پیشانی» (همان: ۱۸۵) و

یونسی به جشن «خاچ‌شوویان» در شانزدهم دی به مناسبت تعمید حضرت عیسی (ع) هم اشاره کرده است. گویی در این روز خاچ را در آب می‌انداختند و به نام کسی که قصد دارد بیشترین پول را برای کمک به مستمندان بدهد از آب درمی‌آوردند: دایی‌جان از زعمای جامعه بود؛ با همه بود؛ با همه می‌جوشید؛ با همه حشر و نشر داشت. مرد معتبری بود. پارسال هم در جشن خاچ‌شوویان خاچ به نام او از آب درآمد بود و مادرم نق می‌زد که چرا این پول را به بچه‌های او نداده (همان: ۲۰۸ و ۲۰۹).

با توجه به اینکه حوادث رمان **کج‌کلاه و کولی** در روستایی گردنشین می‌گذرد، نویسنده مجال بیشتری برای معرفی آداب و رسوم و باورهای عامه آنان پیدا کرده است؛ همچون یادکرد رسم «نان شوان» که پس از بازآمدن گله به روستا، چوپان به در خانه‌ها می‌آید و با صدای رسا می‌گوید: «مال آوا نانی شوانی» و صاحب‌خانه به میزان سهم بز و گوسفندش در گله به او نان می‌دهد (یونسی، ۱۳۷۷: ۱۶۴). به تراشیدن سر دختری که با مرد دیگر فرار کرده یا ازدواج شرعی ندارد به وسیله برادرانش و سوار کردن او به صورت وارونه بر روی خر و بردن او به کنار جاده و روانه ساختن او با اردنگی هم در این رمان اشاره شده است (همان: ۱۹۲).

از جمله باورهای عامیانه و خرافی، که در این رمان آمده است، می‌توان به این موارد اشاره کرد: اگر در خواب شست دست راست مرده را بگیری، هرچه بپرسی عین واقعش را می‌گوید (همان: ۱۱۵). رسیدن مرد در آن دنیا به زن اولش (همان: ۱۱۵). مالیدن پیه گرگ به تن هوو برای افتادن او از چشم شوهر (همان: ۱۴۲). جوشانده گل گاوزبان و شیر بز سیاه برای دفع اجنه (همان: ۱۶۱). خوراندن عسل و ادرار دختر بچه نُه ماهه به شوهر برای عزیز شدن نزد او (همان: ۱۶۲). خوراندن آب‌گوشت حاوی گوشت خارپشت و نخود سفید به دختران تازه وارد عادت ماهانه شده برای پسرزا شدن آنان در آینده

(همان: ۱۶۳). برگشتن روح مرده‌ها به خانه‌هایشان در روزهای عید و روز اول سال (همان: ۲۰۸). نگفتن اذان در گوش نوزاد سبب کر شدن او در قیامت می‌شود (همان: ۲۴۶) و...

در *زمستان بی‌بهار* هم بسیاری از آداب و رسوم مناطق کردنشین نمود یافته است: مراسم چله‌بران: شستن نوزاد پس از گذر چهل روز از تولدش (یونسی، ۱۳۸۲: ۱۰)، تهیه پلو خورش و دعوت از اشخاص سرشناس محل و ملا برای مراسم نامگذاری نوزاد پسر در شب هفت (همان: ۱۳)، گرداندن آفتابه و لگن پس از صرف غذا در مهمانیهای رسمی (همان: ۲۲)، دادن گردو به بچه‌های محل در صبح فردای شب هفت از سوی خانواده‌ای که صاحب نوزاد پسر شده است (همان: ۳۲)، پلاس پوشیدن مادر خانواده در خانواده‌های اعیان و خود را به قیافه عوام‌الناس درآوردن به نشان سپاسگزاری از خدا برای برآورده شدن آرزو (همان: ۳۷)، رسم «کاسه همسایگی»: دادن کاسه‌ای از غذای خود به دیگران، بویژه زن حامله همسایه (همان: ۱۲۷)، نوشتن و نصب شجره‌نامه اسب به گردن آن (همان: ۱۶۰)، پرتاب سیب، به یا انار برای عروس (همان: ۳۶۴) و...

در این رمان باورهای عامیانه هم قابل تأمل است: گذاشتن خنجر و قیچی و جوالدوز در کنار بستر مادر و نوزاد برای دور کردن آل از آنها (همان: ۱۱)، گذاشتن کوزه‌ای در کنار زانو و آویختن تسبیحی به گردن کوزه و قرار دادن قرآن و خنجر در کنار کوزه برای فریفتن آل و دفع خطر آن (همان: ۱۲)، گریان از خواب پریدن نوزاد نشانه گفتن خبر مرگ پدر در گوش نوزاد توسط اجنه است و لبخند نوزاد هنگام خواب نشانه خندیدن به دروغ اجنه مبنی بر خبر مرگ مادر است (همان: ۳۳)، اعتقاد به وجود اجنه در گردباد، و تسخیر همیشگی یکی از اجنه با ایستادن در مرکز گردباد و فروکردن سنجاق به سینه یکی از اجنه (همان: ۹۶)، مداوای فرد جن‌زده با بستن او به ستون ایوان مسجد و زدن او تا نام اجنه آشنا را بگوید (همان: ۶۱۳)، نگاه کردن خود در آینه در هنگام شب باعث مردن در غربت می‌شود (همان: ۷۵۷)، بارش باران در هنگام زایمان گرگ (همان: ۷۵۹) و...

در رمان *دل‌داده‌ها* هم آداب و رسوم قوم گرد جلوه‌گر شده است؛ مانند بریدن یکی از پل‌های گیسوی زن به نشانه به یاد همسر متوفی بودن (یونسی، ۱۳۸۳ الف: ۱۱۶)، نخواستن دهل و سرنا در خانه عروس (همان: ۱۳۸)، مالیدن گل بر سر و شانه عزاداران

هنگام عزا و تشييع جنازه (همان: ۱۸۳)، زين كردن اسب فرد متوفي و قرار دادن لباسهاي او روي زين و قرار دادن كلاه و سربند بر بالاي آن (همان: ۱۸۳)، مراسم پرسه كر (همان: ۱۸۴ و ۲۳۴) و

۹-۵ مسائل و وقايع تاريخي و سياسي

بازتاب مسائل سياسي و تاريخي منطقه، ويژگي ديگر در داستانهاي اقليمي است. اين موضوع در داستانهاي يونسي هم بازتاب قابل توجهي دارد. در رمان *دل‌ده‌ها* واقعه تاريخي احضار رؤساي عشاير غرب براي اهداي هديه به رضا شاه آمده است و راوي داستان، آن را به صورت يادآوري خاطره از زبان آقاي كوهياري بيان مي‌كند:

خودش بود؛ جوان بود. رضاشاه كم كم مسلط مي‌شد. به خوزستان رفته بود؛ به ملاقات شيخ خزعل... احضارشان كردند- رؤساي عشاير غرب را. اميرلشكر، عبدالله خان امير طهماسبي بود. گفت: «مقتضي» است- يعني كه دستور است- عشاير غرب هديه‌اي تهيه كنند و هيأتي آن را به خوزستان ببرد و در كاخ خزعل به اعلي حضرت همايوني تقديم كنند... خنجري را به جواهر آراستند؛ در جعبه جواهرشان گذاشتند... و رفتند... شاه با خزعل نشسته بود كه به عرض رساندند عشاير كُرد و لر آمده‌اند براي عرض مراتب وفاداري و جان‌نثاري به خاكپاي همايوني و استدعاي شرفيابي دارند. فرمود: «بيايند!» ... رفتند. رئيس هيأت، گنجعلي بيگ فيض‌الله بيگي، جعبه را دو دستي برد و در پيش پاي شاه ايستاد؛ تعظيم كرد؛ مراتب وفاداري و جان‌نثاري قاطبه عشاير غرب را به پيشگاه همايوني عرض كرد؛ سپس زانو زد و هديه را از جعبه درآورد و دو دستي تقديم كرد... شاه تفقد فرمود... خزعل ابرو در هم كشيده بود (يونسي، ۱۳۸۳ الف: ۲۱۱).

با عنايت به اينكه رمان *زمستان بي بهار* به شيوه تاريخي و نقل خاطرات نويسنده در دوره‌اي از تاريخ ايران نگاشته شده، طبيعي است كه بخش قابل توجهي از آن را ياد كرد شخصيت‌ها، حوادث و وقايع تاريخي تشكيل دهد. نويسنده گاه از شخصيت‌هاي سياسي و تاريخي ياد مي‌كند؛ مانند اشاره به «مصطفي كمال» (همان: ۷۵۹)، «جمالي: وزير خارجه رژيم سلطنتي عراق» (همان: ۷۶۵) و «مام عمر / عمرپاشا: مبارز



سردشتی در زمان حکومت رضاشاه» (همان: ۷۶۵) که تصمیمات آنها در سرنوشت قوم کرد تأثیر داشته است.

نویسنده به بسیاری از وقایع تاریخی ایران، که با منطقه کردستان مرتبط بوده، اشاره کرده است؛ مانند سفر رضاشاه به سقز و دستور دادن به یهودیها برای تراشیدن ریش خود (همان: ۱۰۹-۱۱۰)، جنگ جهانی اول و ورود روسها به مناطق گردنشین (همان: ۳۱۱)، شیوع بیماری تیفوس و حصبه در سربازخانه‌های منطقه (همان: ۳۱۱) و... برای نمونه می‌توان خاطره پدربزرگ درباره حمله روسها و خراب کردن منار مسجد جامع شهر بانه به وسیله یهودیان را از زبان راوی ذکر کرد:

پدربزرگ می‌گفت جهودها خرابش کرده‌اند و خودش شالوم بی‌دین را دیده که چون دیوانه‌ها با کلنگ به جان مناره خانه خدا افتاده بود. آی می‌زد؛ این سگ مصبا! بله؛ آن وقتها دور دور آنها بود. روسها پشت سرشان بودند (همان: ۲۶۰).

ابراهیم یونسی، که کتابهای زیادی درباره زبان و تاریخ قوم کرد ترجمه کرده است، گاه اطلاعات تاریخی خود را در رمان وارد می‌کند و ظلمهایی را که به مردم کرد شده است از زبان شخصیت‌های داستان بیان می‌کند:

... کتابی خواننده بود مربوط به جنگ جهانی دوم. استالین همه کردهای ساکن نوار مرزی شوروی و ترکیه را به سیبری تبعید کرده بود؛ گرسنه، تشنه، در واگنهای حمل احشام که ظرف ده یازده روز تبعیدیان را به تبعیدگاه می‌رساند... (۱۳۸۳ب: ۲۲۶ و ۲۲۷).

۶. نتیجه‌گیری

ابراهیم یونسی در داستانهایش به فرهنگ، زبان، آداب و رسوم و باورهای منطقه کردستان توجه ویژه‌ای می‌کند و همین عوامل به داستانهای او صبغه اقلیمی بخشیده است. داستانهای او اغلب در محیط‌های روستایی و نیز شهری استان کردستان می‌گذرد و بیانگر زندگی مردم این منطقه است. ویژگیهای جغرافیایی، فرهنگی و اجتماعی منطقه کردستان به شکل توصیف طبیعت بومی، یادکرد مکانها، استفاده از واژگان و لهجه کردی، نامگزینی بومی، اشاره به باورها و آداب و رسوم مردم و نیز مسائل تاریخی و سیاسی در داستانهای وی بازتاب یافته است. بنابراین ابراهیم یونسی را باید نویسنده‌ای

اقلیمی به شمار آورد که داستانهایش در حوزه اقلیمی نویسی کردستان (غرب) جای می گیرد. مسائل و موضوعات اقلیمی بازتاب یافته در داستانهای وی از این قرار است:

در حوزه زبان و واژگان و اصطلاحات محلی، نویسنده از زبان شخصیت‌ها، به فراوانی واژگان و جملاتی به گردی آورده است؛ واژگانی چون «چاره‌رَش» (= سیه-بخت)، «پرت / پرد» (= پُل)، «ژان» (= درد)، «دیواخان» (= مهمان‌خانه)، «زرده‌خَن» (= پوزخند)، «دوجانه» (= آبستن)، «تال» (= تلخ)، «پاتال» (= حیوانات)، «چاره‌نوس» (= سرنوشت)، «اگر» (= آتش)، «دستگیران» (= نامزد)، «بَرز» (= بلند)، «دال» (= عقاب)، «ریوار» (= رهگذر). ترانه‌های محلی و اشعار عامیانه به لهجه کردی هم در داستانهای یونسى بویژه در *گورستان غریبان*، *زمستان بی بهار* و *مادرم دو بار گریست* نمود فراوان دارد. او اغلب برای شخصیت‌های داستانیش، نامهای محلی و بومی همچون «حمه» (= محمد)، «اولا» (= عبدالله)، «بله» (= ابراهیم)، «رابی» (= رابعه)، «فته» (= فتاح)، «خجی» (= خدیجه)، «محسه‌خان» (= معصومه خانم) برگزیده است. هم‌چنین برای خطاب کردن اشخاص از اصطلاحات گردی مانند «کاکه» (= برادر بزرگ)، «ماموستا» (= استاد)، «روله» (= فرزند)، «براژن» (= زن‌داداش)، «پور» (= عمه، خاله)، «یای» (= دوشیزه) و... سود جسته است.

حوادث داستانها نیز همگی در شهرها و روستاهای گردنشین همچون سنندج، سقز، بوکان، دیواندره، بانه و روستاهای اطراف آنها روی می دهد. از آنجا که یونسى در زندگی خود به عرصه سیاست هم وارد شده و فعالیت حزبی داشته است، مسائل تاریخی و سیاسی را هم در داستانهایش وارد کرده است؛ از جمله مسائل مربوط به فرقه دمکرات در آذربایجان و کردستان، رابطه رؤسا و عشایر گرد با حکومت مرکزی در عصر رضاشاه، حمله روسها به شهرهای گردنشین، جور و ستم خوانین دست‌نشانده رژیم پهلوی بر مردم رنجبر و ستم‌دیده، اشارات تاریخی به تبعید و مصیبت‌های قوم گرد در کشورهای دیگر از جمله تبعید کردن کردهای شوروی به سیبری در زمان استالین و... جلوه‌های فرهنگ عامه و باورهای توده مردم، که گاه به خرافه نیز می‌گراید در داستانهای یونسى بسیار چشمگیر است. نویسنده در سراسر نوشته‌هایش به آداب و رسوم مرتبط با تولد، زانو و آل، نامگذاری، شیوه زیست، خواستگاری و نامزدی، عروسی، سوگواری، چشم زخم و دیگر آداب و رسوم مردمی توجه کرده است. بیشتر

این باورها و آداب و رسوم از زبان پیرزن‌ها و یا ریش‌سفیدان محلی روایت شده‌است. در رمان شکفتن باغ به فرهنگ مسیحی و آداب و رسوم ارمنیان و تعامل آنان با کردها و ترک‌های همجوار خود پرداخته شده است.

پی‌نوشت

1. Regional novel

منابع

- آژند، یعقوب؛ «وضع ادبیات داستانی در قبل و بعد از انقلاب»؛ *سوره*، دوره ۲، ش ۱۲، ۱۳۶۹؛ ص ۱۶-۱۲.
- جعفری قنوتی، محمد؛ «در قلمرو ادبیات اقلیمی»، *کتاب ماه ادبیات و فلسفه*، فروردین ۱۳۸۲، ص ۱۴۰-۱۴۵.
- سپانلو، محمدعلی؛ «گزارشی از داستان‌نویسی یکساله انقلاب»، *اندیشه آزاد (نشریه کانون نویسندگان ایران)*، دوره جدید، س اول، ش یک، ۱۳۵۸، ص ۷-۹.
- سپانلو، محمدعلی؛ «داستان‌نویسی معاصر؛ مکتب‌ها و نسل‌هایش»، *آدینه*، ش ۱۲۲/۱۲۱، ۱۳۷۶، ص ۶۴-۶۲.
- صادقی شهپر، رضا؛ «نخستین رمان اقلیمی در داستان‌نویسی معاصر ایران»؛ *کتاب ماه ادبیات*، ش ۴۰، مردادماه، ۱۳۸۹؛ ص ۳۵-۳۹.
- ؛ «داستان‌نویسی اقلیمی کرمانشاه»؛ *زبان و ادب فارسی (ادب و عرفان)*، دوره ۲، ش ۷، ۱۳۹۰؛ ص ۱۱۵-۱۴۷.
- ؛ «حوزه‌های پنج‌گانه اقلیمی‌نویسی در ادبیات داستانی معاصر ایران»؛ *پژوهش زبان و ادبیات فارسی*، ش ۲۷، زمستان، ۱۳۹۱؛ ص ۹۹-۱۲۴.
- ؛ «تشبیه در اقلیم داستان (بررسی تشبیهات اقلیمی در داستان‌های پنج حوزه اقلیمی‌نویسی ایران)»؛ *مطالعات زبانی و بلاغی*، س ۸، ش ۱۶، پاییز و زمستان، ۱۳۹۶؛ ص ۱۸۹-۲۲۲.
- ؛ *اقلیم داستان: نقد و بررسی داستان‌های اقلیمی و روستایی ایران از آغاز تا انقلاب اسلامی*؛ تهران: ورا، ۱۳۹۷.
- شیری، قهرمان؛ «پیش‌درآمدی بر مکتب‌های داستان‌نویسی در ادبیات معاصر ایران»، *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز*، ش ۱۸۹، ۱۳۸۲، ص ۱۴۷-۱۹۰.

اقليم گرايى در داستانهاى ابراهيم يونسى

-----؛ مکتبهای داستان‌نویسی در ایران؛ تهران: چشمه، ۱۳۸۷.
گری، مارتین؛ فرهنگ اصطلاحات ادبی، ترجمه منصوره شریف‌زاده، ویراستار: مهران کندری، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۲.
مشتاق‌مهر، رحمان و رضا صادقی‌شهپر؛ «ویژگیهای اقلیمی در داستان‌نویسی شمال ایران»؛ گوهرگویا، ش ۲۴، زمستان، ۱۳۸۹ الف؛ ص ۲۹-۵۶.
میرصادقی، جمال و میمنت میرصادقی (ذوالقدر)؛ *واژه‌نامه هنر داستان‌نویسی*؛ تهران: کتاب مهناز، ۱۳۷۷.

میرعابدینی، حسن؛ *صد سال داستان‌نویسی ایران*؛ ج ۳؛ تهران: چشمه، ۱۳۶۹.
یونسى، ابراهيم؛ *دلدادها*؛ تهران: پانید، ۱۳۸۳ الف.

-----؛ *زمستان بی‌بهار*؛ تهران: نگاه، ۱۳۸۲.

-----؛ *شکفتن باغ*؛ تهران: معین، ۱۳۸۳ ب.

-----؛ *کج کلاه و کولی*؛ تهران: پانید، ۱۳۷۹.

-----؛ *گورستان غربیان*؛ تهران: نگاه، ۱۳۷۲.

-----؛ *مادرم دو بار گریست*؛ تهران: ارمغان، ۱۳۷۷.

